

مقاله پژوهشی: نقش تحولات اجتماعی بر گفتمان غالب نهاد ارتش ایران در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ (با تأکید بر نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موف)^۱

سیامک بهرامی^۲، حمیدرضا سعیدنژاد^۳، محسن ازک^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۲

چکیده

موضوع شناخت و ساختار ادراکی جامعه در عصر حاضر از اهمیت بسیاری برخوردار است و امکان تغییر ساختار ادراکی جوامع و توان ایجاد تغییرات بسیاری در رویکردهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و سایر ابعاد را فراهم می‌نماید. نظامیان در جوامع و نظام‌های حاکمیتی به‌خصوص حاکمیت‌های اقتدارگرا از اهمیت بسیار بالا و بی‌همتا برخوردار هستند. پژوهش حاضر از نظر هدف در دسته پژوهش‌های کاربردی و از نظر روش در دسته تحقیقات تاریخی قرار گرفته است. داده‌ها به روش اسنادی با استفاده از ابزار فیش‌برداری جمع‌آوری و سپس با رویکردی کیفی بر اساس تحلیل گفتمان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. بر اساس نتایج حاصله، تغییر مبدأ اجتماعی کارکنان استخدامی در ارتش، آشنایی آنان با ارتش‌های کشورهای غربی، رهبری دیکتاتور و همچنین مواجه شدن با گفتمانی نوین مبتنی بر استقلال ملی همه‌جانبه باعث گردید ارتش ایران آن‌گونه که انتظار می‌رفت، از شاه حمایت نکرده و حتی فعالانه در سرنگونی آن با انقلابیون همراهی کند. چگونگی تغییر ساختار گفتمانی غالب بر ادراک نظامیان موضوعی است که تاکنون مورد بررسی واقع نشده و می‌تواند افق‌های جدیدی را در ارزیابی بدنه قوای مسلح نمایان کند.

کلیدواژه‌ها: گفتمان، لاکلاو و موف، انقلاب اسلامی ایران، تحولات اجتماعی، ارتش.

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی نقش تحولات اجتماعی در ایران و تأثیر آن بر شکل‌گیری انقلاب در سال ۵۷» در گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه است.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول) @gmail.com sbahrami59

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.

۴. دانشجوی دکتری علوم سیاسی مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.

۱. مقدمه

جوامع بشری از دیرباز سازمان‌های دفاعی را برای حفاظت و صیانت از امنیت و ثبات خود سامان دادند. این سازمان‌ها با گذشت زمان، از نفوذ و توان بسیار بالایی در کلیه جوامع برخوردار شدند و این امکان را یافتند که حتی مسیر تاریخ را فعالانه تعیین کنند. در حقیقت، حاکمان وقتی حاکم تلقی می‌شدند که امکان کنترل ارتش را در دست داشته باشند و به‌همین دلیل، حاکمان یا از میان نظامیان انتخاب می‌شدند و یا حاکمان به هر نحو ممکن نظامیان را به متابعت از خود مجاب می‌کردند. تاریخ مشحون از کودتاها، شورش‌های نظامیان و یا مقابله آنان با شورش‌های اجتماعی جامعه است؛ به گونه‌ای که خواست نظامیان نمایانگر مسیر کشورها تلقی می‌شد.

رضا پهلوی به‌عنوان بنیانگذار سلسله پهلوی، از میان نظامیان برخاسته و محمدرضا پهلوی با طی دوره دانشگاه افسری به‌عنوان یک نظامی حرفه‌ای شناخته می‌شود. نظامی‌بودن شاه و بسیاری از مناصب حکومتی طی حکومت سلسله پهلوی نمایانگر نفوذ و جایگاه بالای نظامیان در حاکمیت پهلوی است.

ارتش شاهنشاهی که از قضا از مزایای اقتصادی و رفاهی نسبتاً بالایی نسبت به بسیاری از طبقات اجتماعی جامعه برخوردار بود، در بزنگاه شورش‌ها و تنش‌های بحبوحه انقلاب، عملاً از حکومت پهلوی حمایت جدی به‌عمل نیاورد و علاوه بر بی‌تفاوتی، حتی به‌صورت فعالانه با انقلابیون همراه شده و موجبات سرنگونی حکومت پهلوی را فراهم آورد. بیعت همافران و نیروی هوایی در روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ نماد عینی و تیر خلاصی بود بر پیکره حاکمیت، که نشان داد شاه در میان سربازانی که برای حفاظت از تاج و تخت او آموزش دیده و سوگند خورده بودند، دیگر جایگاهی ندارد.

«لاکلاو و موف»^۱ در نظریه گفتمانی خود، هر عملی را صرفاً در قالب «گفتمان غالب» قابل درک و فهم دانسته‌اند. از منظر نظریه گفتمانی لاکلاو و موف، پرسش اصلی این خواهد بود که؛ گفتمان غالب بر اذهان جامعه نظامیان که در حقیقت نوع شناخت و درک آنان از محیط اطرافشان را تشکیل می‌داد، چه تأثیراتی از تحولات اجتماعی سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد پذیرفته و حوزه گفتمانی، عینیت گفتمانی و دسترسی گفتمانی متأثر از تحولات اجتماعی، چگونه اذهان و ادراک نظامیان در بعد از سال ۱۳۳۲ را دستخوش تحول کرد و در نهایت موجب تغییر گفتمان غالب بر جامعه نظامیان ایران در سال‌های منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ شد؟

۱. Laclau, E. & Mouffe, C.

این مسئله درحالی است که همین ارتش، طی کودتایی در سال ۱۳۳۲ موجبات سرنگونی حکومت مردمی مصدق را فراهم نموده و سال‌ها برای اقتدار بیشتر شاهنشاه تجهیزات پیشرفته خریداری نموده و حتی برای پیشبرد اهداف شاه در کشورهای بیگانه جنگیده بود.

غافلگیری و شگفتی ناشی از عدم همراهی ارتش با شاه و همراهی با انقلابیون باعث گردید اندیشمندان زیادی در این رابطه دلایل بسیاری را برشمرند. لیکن به نظر می‌رسد این اتفاق تاکنون از منظر گفتمانی، نگریسته نشده و در این نوشتار تلاش شده است این موضوع از منظر گفتمانی مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد.

پاسخ به این پرسش افقی جدید را فرا روی مسئولان امر خواهد گشود که با دیدی موشکافانه تحولات اجتماعی و حوادث در درون جامعه را از زاویه تأثیر آن‌ها بر تغییر گفتمان غالب بر اذهان مردم نگریسته و صیانت و هدایت حوزه شناختی آنان را جهت ممانعت از انحراف و یا هدایت به سمت دلخواه مدنظر قرار دهند.

اهمیت موضوع از آنجا نشئت می‌گیرد که تغییر گفتمان غالب بر اذهان جامعه و به تبع آن جامعه نظامیان خودبه‌خود باعث تغییر رویه‌ها، جهت‌گیری‌ها و قضاوت‌های آنها در رابطه با اتفاقات و حوادث پیرامونی‌شان شده و در بزنگاه‌های تاریخی موجب عکس‌العمل‌های هم‌راستا با گفتمان غالب خواهد شد. اگر این گفتمان و شناخت ناشی از آن تغییر یافته و مسئولان از این تغییر ناآگاه باشند، در مواقع حساس نیز غافلگیر خواهند شد. همان‌گونه که پهلوی دوم در سال ۵۷ بدان دچار شد.

۲. مبانی نظری و پیشینه‌شناسی تحقیق

۲-۱. پیشینه تحقیق

در رابطه با ارتش در زمان حاکمیت پهلوی، تحقیقات و مقالات بسیاری نگاشته شده است که به نمونه‌های ذیل می‌توان اشاره نمود:

یکی از پژوهش‌های صورت گرفته در خصوص نقش نظامیان در سیاست در مقطع موردنظر، اثر وحید سینائی در کتاب «دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران از ۱۲۹۹ تا ۱۳۵۷» (۱۳۹۶) است. نگارنده در این کتاب، نخست به مبانی نظری، بنیان اجتماعی، عناصر مؤثر در تکوین و ارکان دولت مطلقه پرداخته و این مسائل را شرح داده است.

بعد از بررسی نظریه‌های مربوط به نظامیان و سیاست، و نسبت‌های متفاوت میان دولت‌های مطلقه و نظامیان و سیاست در مناطق مختلف جهان را نشان می‌دهد. سپس زوال ساخت‌های

سنتی، ساکن، و عقب‌مانده‌ی دولت و قشون در ایران، تحول آنها در نتیجه رویارویی با سرمایه‌داری و استعمار، و امتناع شرایط ساختاری از پذیرش دولت مشروطه را بررسی کرده است. همچنین شرایط ایجاد ساخت دولت ملت و ایجاد مرکز در ایران را در چارچوب دولت مطلقه بیان می‌نماید. بخشی از کتاب به تشکیل ارتش نوین در ایران اختصاص دارد.

بررسی نقش ارتش نوین و نظامیان در تکوین دولت مطلقه، احیا و تداوم آن در فاصله‌ی سال‌های میان کودتای سوم اسفند تا سال ۱۳۵۶ و نسبت نظامیان و سیاست در این سال‌ها و نیز رویدادها و جنبش انقلابی سال ۱۳۵۷ و فروپاشی ارتش شاهنشاهی و سلسله‌ی پهلوی از دیگر مطالب این کتاب است.

مقالاتی نیز در خصوص ارتش و نیروهای مسلح توسط برخی نویسندگان به رشته نگارش درآمده است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

حسین نژاد در مقاله «نقش ارتش در روند نوسازی و مدرنیزاسیون جامعه دوران حکومت پهلوی (۱۲۹۹ تا ۱۳۵۷)» (۱۳۹۶) با توجه به اهمیت و جایگاه حساسی که پهلوی اول و دوم برای ارتش در فرآیند نوسازی و مدرنیزاسیون قائل بودند و صرف‌نظر از موفقیت و فارغ از آثار منفی و مثبت فرآیند نوسازی و مدرنیزاسیون مدنظر پهلوی، بررسی نقش ارتش در این فرآیند طی دوران سلطنت پنجاه‌ساله پهلوی را مورد توجه قرار داده است. این‌که ارتش چگونه و در کدام یک از حوزه‌های نوسازی جامعه ایران مشارکت داشته، مسئله‌ای است که نویسنده در این مقاله خواستار دستیابی به پاسخ آن می‌باشد.

فریدپور در پژوهشی تحت عنوان «اندیشه‌های نظامی ایران معاصر (عصر پهلوی)» (۱۳۹۴) نقش تحولات اجتماعی جامعه ایران را با شیوه تحلیل گفتمان بر ساختار و کارکرد ارتش ایران پرداخته و در این پژوهش مشخص نموده است در دوره‌های مختلف ذکر شده، گفتمان غالب بر ارتش و اندیشه مبانی این گفتمان‌ها چه بوده است.

لیکن موضوعی که در مطالعات پیش گفته از آن سخنی به میان نیامده و تاکنون در آن رابطه تحقیقی صورت نگرفته است، «نقش تغییر گفتمان غالب در جهت‌گیری‌های ارتش در طول حکومت پهلوی دوم» است.

نوشتاری که در ادامه خواهد آمد تحلیلی از این تحولات و تأثیر آن‌ها بر تغییر گفتمان غالب بر جامعه نظامیان جامعه ایران عصر پهلوی است که می‌تواند توصیه‌ای به مسئولان امر برای پایش این‌گونه تحولات در کلیه جوامع هدف باشد.

۲-۲. مبانی نظری

۲-۲-۱. نهاد ارتش

«نهاد» به تشکیلاتی خطاب می‌گردد که برای نیل به هدفی خاص و مستقل از سازمان‌های دیگر ایجاد می‌گردد. نهادها در حقیقت پایگاه‌هایی هستند که برای تسهیل بخشی از نیازهای انسان و توجه به انگیزه‌های آن‌ها پایه‌گذاری شده‌اند. نهادها به وجود آمده‌اند تا محدودیت‌ها را کاهش داده و رسیدن به خواسته‌های عقلانی را میسر کنند. نهادها محل همکاری و تعامل انسان‌ها هستند. هر نهاد در حقیقت محلی برای جمع شدن افرادی با انگیزه‌های مشابه است.

بر اساس تعریف «نورث»^۱ «نهادگرا»، «نهادها عبارت از قیودی هستند که برای تنظیم روابط متقابل انسان‌ها وضع شده‌اند» و شامل قوانین رسمی و غیررسمی هستند:

الف. «قوانین رسمی» شامل قوانین سیاسی، قضایی و اقتصادی هستند که برای حل اختلافات و تدوین نظام‌های حقوقی وضع می‌شوند.

ب. «قوانین غیررسمی» شامل آداب و رسوم، فرهنگ، اعتقادات، ایدئولوژی‌های سازمان‌یافته و تعصب مذهبی را در برمی‌گیرد.

به عقیده نورث مجموعه این عوامل، زمینه چارچوب نهادی را فراهم می‌کند و در شکل‌دهی جوامع، اقتصادها و شیوه معیشت هر اجتماع نقش اساسی دارند (نورث، ۱۳۸۵).

به نظر جامعه‌شناسان، نهادها به منزله استخوان‌بندی جامعه به‌شمار می‌روند و سنگ بنای اصلی جامعه هستند. به نظر گیدنز^۲ نهاد با ارزش‌ترین قسمت‌های میراث نسل‌های گذشته را حفظ کرده‌اند.

نهاد ترجمه کلمه Institution و به معنای «برقرار کردن» و «ثابت کردن» بوده، و همچنین به معنای «مؤسسه» یا «سازمان» ترجمه شده است. نهاد در معنای عام به هر چیزی اطلاق می‌شود که مورد نیاز جامعه باشد و ساخته و پرداخته جامعه است. بنابراین همه مؤسسات و سازمان‌ها که بنا بر نیازهای جامعه به وجود می‌آیند، نهاد نامیده می‌شوند؛ مانند نهاد آموزش و پرورش، نهاد دین، نهاد حکومت و....

نهاد ارتش در زمان پهلوی دوم دارای کارویژه خاصی متفاوت از سایر ارتش‌های مدرن حکومت‌های دمکرات برخوردار بود. منظور از نهاد ارتش در زمان پهلوی در نوشتار حاضر در

حقیقت آن ارتشی است که شاه برای محافظت از تاج و تخت خود سامان داد. شاه بعد از رهایی از کابوس سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ تنها راه چاره برای جلوگیری از پیدایش حرکت‌های ضد سلطنتی را در تقویت بیش‌ازپیش نیروهای نظامی جستجو می‌کرد.

شاه به خوبی دریافت بدون نیروی سرکوبگر و مطیع قادر نخواهد بود به سلطنت ادامه دهد. ضمن این‌که این حرکت با «دکترین نیکسون»^۱ در منطقه نیز تطابق داشت. از این دوره به بعد، نقش ارتش تغییر پیدا کرد و در خط مقدم اختناق قرار گرفت. از این تاریخ، ارتش و نیروهای مسلح به‌مثابه یک نیروی فرمانبردار برای حفظ کیان خاندان پهلوی و جنگ با مردم مطرح شده و مورد استفاده قرار گرفتند (حسین‌نژاد، ۱۳۹۶). در این نوشتار، ارتش در زمان پهلوی دوم با چنین کارکرد و عملکردی مدنظر بود و از این معنی به گفتمان غالب بر ارتش نگریسته می‌شود.

۲-۲-۲. تحولات اجتماعی

معمولاً «تحول اجتماعی» را مجموعه‌ای از تغییرات می‌دانند که در طول یک دوره طولانی توسط یک و یا شاید چند نسل در یک جامعه رخ می‌دهد. بنابراین تحول اجتماعی بر اساس تعریف فوق، «مجموعه فرایندهایی است که در یک مدت زمان کوتاه نمی‌توان آن را ملاحظه کرد». تحول اجتماعی را می‌توان به‌مثابه منظره واحدی در نظر گرفت که متشکل بر توده‌ای از جزئیات است که جزء از ارتفاع زیاد قابل رؤیت نیست. حکومت پهلوی دوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد، تلاش بسیاری انجام داد تا بتواند ضمن استحکام موقعیت دربار، تغییرات بسیاری را در سطح جامعه ایجاد نموده و از این طریق کشور را به سمت مدرنیزاسیون مدنظر خود حرکت دهد. این هدف و اقداماتی که حاکمیت برای نیل به آن صورت داد، باعث تحولاتی در ساختار جامعه ایران گردید که طی سال‌های بعد عملاً، جامعه را در برابر حاکمیت و در کنار انقلابیون، در آن مقطع تاریخی قرار داد.

تلاش‌های حاکمیت ازجمله اصلاحات ارضی باعث گردید تحولات بسیاری در جامعه ایران ازجمله موارد زیر روی دهد:

- (۱) افزایش سطح سواد عمومی،
- (۲) افزایش جمعیت شهری و کارگری،
- (۳) افزایش مهاجرت به شهرها و حاشیه‌نشینی،

(۴) فربه‌شدن شدید طبقه متوسط جامعه،

(۵) ارتقاء سطح بهداشت،

(۶) از بین رفتن قدرت زمین‌داران بزرگ،

(۷) ایجاد ارتباطات گسترده جامعه ایران با جوامع دیگر و به‌خصوص جوامع غربی،

(۸) تغییرات فرهنگی گسترده ناشی از ارتباط با جوامع دگر و بسیاری تحولات دیگر.

در حقیقت، شاه با اجرای برنامه‌های توسعه‌ای، مردم را از تسلط زمین‌داران بزرگی که آنها را رقیبان خود می‌دانست، به‌سوی مساجد، اجتماعات مذهبی و علمای دینی انداخت. اگرچه تا پیش از آن با توجه به سیره غیرسیاسی مراجع پیش از آن، اثری از روحیات انقلابی در آنان نبود؛ لیکن با گسترش اسلام سیاسی مدنظر رهبران انقلابی جدید، مبدل به مراکزی برای ترویج روحیاتی به‌شدت انقلابی و تحول‌خواه شد و در حقیقت به‌دشمنان قسم‌خورده وی تبدیل شدند (اخوان‌منفرد، ۱۳۸۱).

در کنار اقشار سنتی و نخبگان، روحانیون و روشنفکران نیز جذب حکومت محمدرضا شاه نشدند. سبک تجددخواهی حکومت، فرصت‌های مادی جدیدی را در اختیار طبقه متوسط تحصیل‌کرده و غیرمذهبی قرار داد؛ اما روشنفکران را از لحاظ سیاسی محدود کرد. این محدودیت به عاملی اساسی در ایجاد نارضایتی روشنفکران از حکومت پهلوی بود (فوران، ۱۳۷۷: ۴۹۵).

از طرفی، درحالی‌که اثرات مهاجرت روستاییان بر تولید کشاورزی بدون شک منفی بود، مقامات تهران تبدیل «دهقانان حاشیه‌ای» به کارگران شهری را برای برنامه صنعتی‌کردن که در دهه ۵۰ در اولویت قرار داشت، هم مثبت و هم ضروری ارزیابی می‌کردند (هوگلاند، ۱۳۹۲: ۲۴۲).

از زمان تأسیس ارتش نوین رضاشاهی و تصویب قانون خدمت وظیفه تا فروپاشی نظام پادشاهی در سال ۱۳۵۷، منشأ اجتماعی و علایق طبقاتی نظامیان کم‌کم تغییر یافت. تا اواسط دهه ۱۳۴۰، بیشتر سربازان وظیفه دارای منشأ اجتماعی روستایی بودند و افسران عالی‌رتبه و حرفه‌ای از الیگارش‌های اشراف‌زاده، به‌ویژه اشراف‌زادگان زمین‌دار تشکیل می‌شدند. کم‌کم افراد بی‌شماری با منشأ اجتماعی کارگری و خرده‌بورژوازی به نیروهای مسلح پیوستند؛ به‌طوری‌که به‌جای گزینش افراد از میان طبقات اجتماعی ممتاز، استخدام بر پایه همگانی‌تر صورت می‌پذیرفت. در شرایط جدید، بسیاری از افراد با منشأ اجتماعی غیراشرافی توانستند تا سطح امیری ارتقاء یابند. هجوم

روستازادگان، فرزندان کارگران و کارمندان به دیوان‌سالاری نظامی می‌تواند متأثر از عوامل درون جامعه‌ای و تحت تأثیر عوامل بیرونی بوده باشد (ازغندی، ۱۳۸۲: ۳۹۴).

تغییر منشأ و مبدأ اجتماعی جامعه نظامیان، از طبقه زمین‌داران و طبقه بالای جامعه به سمت طبقه متوسط جدیدی که ناشی از اقدامات توسعه‌ای حاکمیت پهلوی دوم بود، باعث گردید تمایلات و گرایش‌ات ارتش پهلوی به سمت نارضایتی از حاکمیت ناشی از محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی سوق پیدا کند. ماهیت این تحول و تحولات بسیار بیشتری که در مقوله‌های مختلف اجتماعی اتفاق افتاد، باعث گردید گفتمان غالب بر اذهان و ادراک جامعه و به تبع آن جامعه نظامیان نیز تغییر یابد. در نهایت این‌که، در این نوشتار منظور از تحولات اجتماعی کلیه اتفاقاتی را شامل می‌گردد که باعث و یا زمینه‌ساز تغییر گفتمان غالب بر اذهان و ادراک جامعه ایران در برهه تاریخی مدنظر شد.

۳-۲-۲. تحلیل گفتمان

از جمله مفاهیم پرکاربرد که در شکل دادن به تفکر اجتماعی و سیاسی مغرب زمین نقش بسزایی بازی کرد، مفهوم «گفتمان»^۱ است. از جمله معادل‌های این واژه در زبان فارسی نیز کلمات «گفتار»، «نطق»، «خطاب» و «سخن» است. اما علی‌رغم کاربرد زیاد آن، توافق چندانی درباره فضا و سپهر معنایی آن وجود ندارد (اخوان‌کاظمی، ۱۳۹۰).

گفتمان را به صورت‌های گوناگون تعریف کرده‌اند. به باور زبان‌شناسان، گفتمان مجموعه عناصر لوازم و شرایطی است که چنانچه گردهم آیند، «متن» را پدید می‌آورند. بنابراین، متن حاصل و نتیجه گفتمان است. به سخن دیگر؛ گفتمان فرآیند است و متن، فرآورده آن است. گفتمان امری پویا، و متن ایستا است (صلح‌جو ۱۳۷۷، ۵-۶).

سوسور^۲ زبان‌شناس سوئیسی با طرح ساختارهای زبانی، نخستین گام‌ها را در احیای نظریه گفتمان برداشت. از این‌رو می‌توان گفت نظریه‌های گفتمان ریشه در نظریات سوسور در زبان‌شناسی دارد که کم‌کم تحول یافت و به حوزه علوم اجتماعی وارد شد (کسرای، ۱۳۸۸). نظریه گفتمان پس از حدود دو دهه از زبان‌شناسی به تحلیل‌های انتقادی در حوزه مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشیده شد (حقیقت و حسینی‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۳۶). گفتمان طی فرایند تکامل خود، تحولاتی بسیار را به خود دید که ریشه در جریان‌های نظری مختلف از جمله نظریه جامعه‌شناسی

^۱ Discourse

^۲ Saussure

داشته‌اند. از این منظر، تأثیر و تأثر متقابل آموزه‌های فلسفی و جامعه‌شناسی محل تولد نظریه گفتمان بوده است (کلانتری، ۱۳۹۱: ۶۱).

اندیشمند دیگری که تحول اساسی در مفهوم گفتمان پدید آورد، «میشل فوکو» است. نوع نگرش فوکو به گفتمان در حوزه فلسفه سیاسی بسیار متفاوت از نگرش به گفتمان در زبان‌شناسی است. بر اساس این نگرش، گفتمان نه تنها بزرگ‌تر از زبان است؛ بلکه کل حوزه اجتماع را در برمی‌گیرد و نظام‌های حقیقت را بر سوره‌ها یا فاعلان اجتماعی تحمیل می‌کند (ضمیران، ۱۳۷۸: ۴۸). ریشه شکل‌گیری گفتمان از نظر فوکو در زندگی روزمره نهفته است. گفتمان‌ها به منزله شیوه‌های فراگیر تجربه و فهم جهان است. سطح واژگان و فراتر از آن صورت‌بندی می‌شود (رضایی‌پناه و شوکتی‌مقرب، ۱۳۹۵: ۳۱).

به گفته لاکلاو و موف (۱۳۹۳: ۲۴۳)، هیچ رابطه سرکوبی بدون «امر بیرونی» که گفتمانی است، وجود ندارد. گفتمان تلاشی برای ممانعت از لغزش نشانه‌ها از جایگاهشان نسبت به یکدیگر و در نتیجه خلق یک نظام واحد معنایی است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۵: ۵۷). کنش توسط ذهن انسان کنترل می‌شود، بنابراین اگر بتوان بر ذهن افراد تأثیر گذاشت – مانند دانش، رویکرد یا ایدئولوژی آنها – ممکن است به صورت غیرمستقیم کنش‌های آنها را بتوان کنترل کرد. سرانجام، بستن چرخه گفتمانی قدرت به این معنا است که گروه‌هایی که بسیاری از گفتمان‌های تأثیرگذار را کنترل می‌کنند، فرصت‌های بیشتری برای کنترل غیرمستقیم اذهان و کنش‌های دیگران دارند (فن‌دیک، ۱۳۹۵: ۸۸).

تحلیل گفتمانی در چارچوب نظریه لاکلاو و موف، تحلیل منازعات معنایی میان گفتمان‌های متخاصم است. این منازعات معنایی به صورت‌های مختلف در اجتماع نمود پیدا می‌کنند؛ به گونه‌ای که همه کردارهای اجتماعی افراد و گروه‌های سیاسی را در برمی‌گیرند (حقیقت و حسینی‌زاده، ۱۳۹۴). در این نوشتار، چارچوب تحلیل نظریه گفتمانی مدنظر لاکلاو و موف مدنظر بوده و این چارچوب ملاک تحلیل تحولات اجتماعی برهه تاریخی میان مرداد ۱۳۳۲ الی بهمن ۱۳۵۷ است.

۳. روش‌شناسی تحقیق

پژوهش حاضر در دسته تحقیقات تاریخی قرار دارد که با رویکرد کیفی و از روش تحلیل گفتمان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. چگونگی ایجاد، کارکرد و دگرگونی اندیشه‌ها در روش

تحلیل گفتمان امکان درک و تحلیل و کشف معانی ظاهری و مستتر در شکل‌های گوناگون زبانی و فرازبانی در روش تحلیل گفتمانی مهیا بوده و در این روش امکان درک و فهم علل و عوامل تحولات اجتماعی فراهم است.

این تحقیق از منظر هدف دارای نتایج کاربردی است؛ زیرا از نتیجه آن می‌توان در راستای مهندسی تحولات اجتماعی و درک بهتر تأثیر این تحولات بر تغییر گفتمان غالب جوامع هدف بهره گرفت. داده‌های مورد نیاز در این پژوهش به روش اسنادی (کتابخانه‌ای) با کمک ابزار فیش‌برداری گردآوری شده است. این اسناد شامل برخی مقالات، خاطرات و روزنامه‌ها در رابطه با تحولات بازه زمانی مورد نظر (مرداد ۳۲ تا بهمن ۵۷) و تحلیل این وقایع بر اساس نظریه گفتمان لاکلاو و موف، صورت گرفته و از این نظریه به‌عنوان رهیافتی در تبیین تحولات اجتماعی و تأثیر این تحولات بر تغییر گفتمان‌ها بهره‌برداری شده است.

با توجه به کیفی‌بودن روش تحقیق، این مقاله فاقد فرضیه‌ی خاصی بوده و بر اساس نظریه لاکلاو و موف سعی گردید ضمن معنادار نمودن اعمال به‌واسطه انگاره‌های ذهنی گفتمان غالب، برای یافتن علل کردار، تصمیمات، اقبال و یا عدم اقبال اجتماعی نسبت به امور مختلف، به کشف گفتمان غالب و مسلط بر جامعه هدف پرداخته شود. در این پژوهش جامعه آماری دربرگیرنده اسناد و مدارک مرتبط با موضوع تحقیق که شامل مواردی همچون کتاب‌ها، مقاله‌ها، مجله‌ها و تحقیقات بوده است که از نظر زمانی با قلمرو این تحقیق یعنی حکومت پهلوی دوم مطابق دارند. با توجه به اینکه این تحقیق از نوع تحقیقات کیفی است، برای سنجش روایی آن از روش گلوله برفی و تأیید خبرگان و بر اساس معیارها و شاخص‌های مرتبط از جمله آشنایی با جامعه نظامیان و تحولات آن به‌خصوص در زمان حاکمیت پهلوی و همچنین مباحث مربوط به تحلیل نظریه گفتمان استفاده شده است.

نتایج تحلیل‌های صورت گرفته در قالب نشست تخصصی با حضور پنج نفر از خبرگان و صاحب‌نظران شاغل در مرکز مطالعات راهبردی ارتش ارائه شد که پس از تفهیم گام‌های صورت پذیرفته و نتایج حاصله، از آنها خواسته شد نظرات خود را به‌صورت مکتوب ارائه نمایند. برای اشباع نظری، جلسه دوم با حضور برخی خبرگان نیز برگزار شد که از نظر محتوا تأییدکننده مفاد جلسه اول گردید. در نهایت قاطبه کار مورد تأیید این خبرگان قرار گرفته و اصلاحات جزئی در نتیجه‌گیری اعمال گردید.

۴. یافته‌ها و تجزیه و تحلیل داده‌ها

۴-۱. یافته‌های تحقیق

۴-۱-۱. چگونگی تأثیرپذیری ارتش به عنوان نهاد حافظ امنیت از تحولات اجتماعی

«دولت سیاسی» مشتمل بر «شاخه‌های اجرایی و اداری»، «قانون‌گذاری» و «قضایی حکومت» است. دولت سیاسی همچنین شامل: نیروهای نظامی حکومت، پلیس، ارتش و گروه‌های شبه‌نظامی است. کارکرد (وظیفه) اولیه بلندمدت این ارگان‌ها، حمایت و تسهیل بازتولید مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری است. به خاطر کارکردهای آن و اشکال مناسبات شغلی آن، به‌خصوص در نیروهای نظامی، نیروهایی را که در «دولت سیاسی» دست‌اندرکار هستند، در مقوله «مبهم» طبقاتی قرار می‌دهند و آنان را «کارگزاران سیاسی» دولت می‌نامند. «باومن»^۱ آنان را «صاحب‌منصبان سیاسی»^۲ می‌نامند.

در میان کارگزاران سیاسی، چند گروه عمده متمایز از هم وجود دارند؛ قانون‌گذاران، قضات، مدیران اجرایی سطح بالای حکومت، افسران بلندپایه نیروهای نظامی، کارکنان حرفه‌ای و فنی که همگی زیر عنوان کارکنان «اداری و مدیریتی» و «حرفه‌ای و فنی» گروه‌بندی می‌شوند. این نیروها به انحای مختلف، از لحاظ خصلتشان شبیه کارکنان طبقه متوسط هستند (معمایی و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۵-۵۴).

در سلسله پهلوی، ارتش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و پایه‌های اقتدار پهلوی اول و دوم عمدتاً بر توان ارتش استوار گردید. در رژیم پهلوی، در زمان کوتاهی بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، ارتش تمام و کمال در اختیار محمدرضا پهلوی قرار نداشته و نیروهای ملی، توده و برخی گرایش‌های زاویه‌دار مانند تیمور بختیار در ارتش حضور و نفوذ زیادی داشته و این نقطه اتکای شاه از قابلیت تمامیت‌خواه او حمایت کاملی نمی‌کرد. لیکن بعد از کودتای ۲۸ مرداد و تصفیه ارتش از حزب توده و جریان‌های حامی ملی‌گرایان ملی، ارتش مجدد به یک رکن اساسی در نفوذ دستگاه سلطنت در ایران تبدیل شد.

با ایجاد سازمان‌هایی مانند ساواک، شاه تقریباً این امکان را یافت که بر همه فعالیت‌هایی که علیه حکومت او در هر جایی صورت می‌گرفت، تسلط داشته باشد. در این میان ایالات متحده آمریکا نیز به دلایل مختلف دست حاکمیت پهلوی را برای استفاده از این ابزار جهت سرکوب هر

نیروی مخالف، باز گذاشته و شاه مطمئن بود در مواقع بحرانی با استفاده از همین ابزار خواهد توانست حکومت خود را از میان امواج متلاطم بحران نجات بخشد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بازگشت شاه به سلطنت، بیش‌ازپیش دوام حکومت شاه وابسته به ارتش شد. وی کوشید که با کنترل و تقویت نیروی نظامی، ارگانی نیرومند و وفادار به خویش ایجاد نماید که از خطرات احتمالی در امان باشد (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸: ۱۵).

علی‌رغم اطمینان مصدق از پشتوانه قوی مردمی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بسیار آسان به پیروزی رسید. در این شرایط؛ شاه فراری بود و ارتش تقریباً به دو جناح «طرفدار شاه» و طرفدار «مصدق» تقسیم شده بود، شبکه‌ای متشکل و منسجم از حزب توده در آن نفوذ داشت، احزاب سیاسی نسبتاً بزرگی وجود داشتند و دولت در مجموع دستگاه اداری را در اختیار داشت. باین‌حال، کودتاچیان در ظرف چند ماه موقعیت خود را تثبیت کرده و اقتصاد سیاسی را به حال عادی بازگردانند. سوال این است که این رویدادها چگونه میسر شد؟ این پرسش را می‌توان در دو سطح به‌هم‌پیوسته پاسخ داد:

الف) نقش گروه‌ها، سازمان‌ها و شخصیت‌ها،

ب) اوضاع اجتماعی- اقتصادی و تأثیر آن بر نگرش مردم و طبقات اجتماعی گوناگون (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۳۳).

در حقیقت همان اشتباهی را که مصدق در نادیده گرفتن نیروهای اجتماعی مرتکب شد، شاه ۲۵ سال بعد انجام داد و با انقلابی مواجه شد که سلطنت را از سیطره او درآورد. مصدق از نقش گروه‌ها، سازمان‌ها، شخصیت‌ها و از طرفی دیگر از اوضاع اجتماعی-اقتصادی و تأثیر آن بر نگرش و گفت‌وگو مردم غافل شد. با این غفلت، زمینه برای پیروزی کودتاچیان آماده شد. این اشتباه موجب عبرت شاه نشد و او در ادامه حکومت خود، در همین ورطه غفلت گرفتار شد و این بار با عدم‌حمایت از جانب ارتش، توسط مردم از سریر قدرت کنار نهاده شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، شاه در مواجهه با انزجار عمومی، برای خاموش کردن آن به سرکوب و ارعاب گروه‌های مخالف پرداخت. این فضای سیاسی که از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ پابرجا بود، با بهره‌گیری از کمک مستشاری آمریکا، عطف به دکترین آیزنهاور، به تثبیت قدرت خود در برابر جامعه پرداخت. ارتش، نقطه اتکا و حامی سلطنت بود و حکومت به‌منظور حذف مخالفان، از پلیس سیاسی استفاده می‌کرد. اداره اطلاعات ارتش و امنیت کشور به‌طور مستقیم به سرکوب مردم می‌پرداختند (بشیری، ۱۳۹۳: ۶۲).

ارتش در زمان پهلوی در مقاطع مختلف تحت گفتمان‌های مختلفی هدایت و رهبری می‌گردید که طی جدول (۱) به صورت اختصار نیز به روند این تغییرات گفتمانی اشاره می‌گردد (توجه به این نکته در جدول زیر لازم است که در زمینه دوره تاریخی، انتهای هر دوره، ابتدای دوره بعد فرض شده است؛ بنابراین خلأ سالی مطرح نیست. هرچند این تقسیم‌بندی‌ها مرز دقیق ریاضی ندارند).

جدول شماره ۱. خلاصه تحلیل گفتمان‌های غالب ارتش دوران سلسله پهلوی (فریدپور، ۱۳۹۴: ۱۵۸)				
دوره تاریخی	گفتمان	ساختار قوای نظامی	کارکرد قوای نظامی	اندیشه نظامی
۱۲۹۹ تا ۱۳۰۷	حکومت مرکزی قدرتمند برای مقابله با نفوذ کمونیسم	شکل‌گیری ارتش یکپارچه	سرکوب شورش‌ها و حکومت‌های محلی	ارتشی قوی برای شکل‌گیری حکومت مطلقه
۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰	نوسازی و مدرنیزاسیون	نوسازی ارتش	میلیتاریسم (سیاست تحت نفوذ قوای نظامی)	ارتش به عنوان بازوی اصلاحات و نوسازی
۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵	بازگرداندن قدرت به حکومت مرکزی برای مقابله با نفوذ کمونیسم	نوسازی ارتش	سرکوب جدایی‌طلبان آذربایجان و کردستان	تقویت ارتش برای بازگرداندن قدرت به حکومت مرکزی و ایجاد ثبات جهت مقابله با تهدیدات خارجی
۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲	بازگرداندن قدرت به شخص شاه	تسلط شخص شاه بر ارکان ارتش	افزایش نفوذ سیاسی شاه	شاه‌محوری نمودن ارتش
۱۳۳۳ تا ۱۳۵۵	نوسازی و صنعتی-سازی ایران	نوسازی ارتش	میلیتاریسم و نقش‌آفرینی ایران به عنوان ژاندارم منطقه	ایران، ستون امنیتی منطقه
۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷	جلوگیری از انقلاب مردمی	تجهیز بیشتر ارتش	میلیتاریسم و مبارزه با انقلاب مردمی	تمرکز بر داخل برای درهم شکنی انقلاب

با توجه به داده‌های جدول بالا به نظر می‌رسد، اینکه تصور شود رابطه شاه و ارتش رابطه‌ای یک‌طرفه است، اشتباه بوده و در تحلیل تاریخ ارتش پیشرفته ایران از زمان تأسیس تا سال ۱۳۵۶ و قبل از کشاندن ارتش به خیابان‌ها جهت مقابله با مردم در جریان راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز ۱۳۵۷، شاهد یک نوع رابطه‌ای دوطرفه و دوسویه میان شاه و ارتش می‌باشیم. این ارتباط از زمان تشکیل ارتش پیشرفته ایران توسط رضاشاه ایجاد گردیده و در برخی مواقع مانند سرکوب تحرکات تجزیه‌طلبانه و کودتای ۲۸ مرداد، ارتش با حمایت از حکومت مرکزی و شخص شاه باعث ثبات و استحکام موقعیت وی شده و شاه ضمن توجه بسیار به ارتش باعث ارتقاء جایگاه، منزلت اجتماعی و البته تجهیز و توسعه ارتش شد. این رابطه دوسویه مایه استحکام حکومت پهلوی بوده و همچنین مایه ایجاد حس افتخار «دفاع از وطن و اعلیحضرت شاهنشاه» در برابر تهدیدات خارجی و تهدیدات تجزیه‌طلبانه داخلی در بدنه ارتش می‌گردید. تا این گفتمان در ارتش وجود داشت این رابطه و تعامل دوطرفه برقرار ماند لیکن به محض اینکه این رابطه مورد تشکیک واقع گردید، استحکام این رابطه به سستی گراییده و در انقلاب ۱۳۵۷ به کلی از میان رفته و باعث شد ارتش، شاه را رها نموده و به گفتمان انقلابیون که استحکام بیشتری در دال مرکزی حفظ استقلال کشور در برابر بیگانگان از خود بروز می‌داد، گرایش پیدا کند.

همان‌گونه که در جدول بالا کاملاً هویداست گفتمان‌های غالب بر نیروهای مسلح تماماً ناشی از اندیشه مقابله ارتش با تجاوزات خارجی و مقابله با تحرکات تجزیه‌طلبانه داخلی و یا وابسته به خارج از کشور از جمله گروه‌های چپ کمونیستی سامان یافته است. دقیقاً وقتی این روند دچار خلل می‌گردد که ارتش خود را نه در برابر تهدیدات خارجی و ضد ملی بلکه در برابر ملت می‌بیند. نباید از این موضوع غافل بود که ارتش سال ۱۳۵۷ تفاوت‌های بسیاری از نظر منشأ اجتماعی با ارتش سال ۱۳۳۲ داشته و پیوندهای بسیار گسترده‌تری با جامعه و مردم دارد.

این تغییر چارچوب ذهن و ادراک نظامیان نه در یک روز و یا برهه‌ای کوتاه بلکه در مدت ده‌ها سال و به تدریج صورت گرفته و تغییر چارچوب‌های شناختی آنان باعث تغییر گفتمان غالب بر اذهان آنان گردیده و همین امر موجب شد در بزنگاه تحولات تاریخی دقیقاً برخلاف تصور فرماندهان خود و به‌خصوص شخص شاه اقدام نمایند.

در ادامه این نوشتار، وضعیت ارتش ایران در سلسله پهلوی را بر اساس سه مفهوم گفتمانی از منظر لاکلاو و موفه شامل «حوزه گفتمانی»، «عینیت گفتمانی» و «دسترسی گفتمانی» مورد بررسی

و تحلیل قرار داده و سعی می‌شود تحولات مؤثر بر چارچوب‌های شناختی و در نهایت گفتمان غالب بر ذهن ارتشیان را بر اساس این مفاهیم مورد مذاقه قرار گیرد.

۲-۴. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

۱-۲-۴. حوزه گفتمانی

حوزه گفتمانی را می‌توان محفظه‌ای از معانی اضافی و پرداشده قلمداد نمود که برای مفصل‌بندی جدید آماده شده‌اند. نظریه گفتمان بر آن است تا چگونگی پیدایش، بسط و تحول اندیشه‌ها را به‌عنوان یک گفتمان که سازنده‌ی معانی و فعالیت‌های سیاسی است، درک و تبیین کند؛ چرا که بر اساس این نظریه نیز معانی واژه‌ها، اشیاء و فعالیت‌ها در صورتی قابل فهم هستند که در حوزه گفتمانی خاص قرار گیرند. از این رو درک هر فرآیند از جمله فرآیند بسط و تحول اندیشه‌ها متوقف بر درک گفتمان است که آن فرآیند درون آن رخ داده است (موسوی، ۱۳۸۴: ۶۵).

حوزه گفتمانی که ارتش در زمان پهلوی در آن حوزه می‌اندیشید و عمل می‌کرد شامل سه مفهوم اصلی «خدا»، «شاه» و «میهن» نقش بسته بر سردر تمام پادگان‌ها بود. لیکن وجه شاه‌دوستی آن به دلیل تبلیغات و تعلیمات بسیار گسترده و با دیسیپلین غیرمنعطف، از نمود بسیار بیشتری برخوردار، و وطن‌پرستی در مرحله بعد، به صورتی افراطی جلوه‌گر می‌شد. خداپرستی و دینداری اگرچه آن‌گونه که از اسناد برجای‌مانده از بایگانی ارتش پهلوی به دست آمده است، از جایگاه بسیار ممتازی در ارزیابی کارکنان برخوردار بوده، لیکن به دلایل مختلفی به این موضوع زیاد پرداخته نمی‌شد.

البته این تحلیل را هم می‌توان چنین ارائه نمود که اصولاً شاه بارها خود را انسانی متدین و دارای مأموریت الهی معرفی کرده و جایگاه خود را ناشی از اراده الهی جلوه می‌نمود. البته در مقابل، مخالفتی جدی و ماهوی از جانب مرجعیت دینی نیز متوجه نهاد سلطنت، حداقل تا قبل از قیام امام خمینی^(ره) در تاریخ سیاسی-دینی ایران دیده نمی‌شود. معمولاً مخالفت‌های ماهوی با سلطنت و شاه از جانب جریان‌های چپ صورت می‌گرفت، که از قضا این جریانات با استفاده و توسل به مفاهیم برگرفته از گفتمان دینی، سرکوب و منکوب می‌گردید.

ظهور امام خمینی^(ره) و توسعه تفکرات ایشان در میان بدنه ارتش به شیوه‌های گوناگون از جمله سربازی فرستادن طلبه‌های پیرو تفکرات وی، نفوذ تفکرات امام^(ره) از طریق استخدام فرزندان طبقه متوسط که به شدت تحت تأثیر افکار ایشان و پیروان او قرار داشتند و همچنین رودررو قرار دادن

ارتش با تظاهرکنندگان مردمی طرفدار گفتمان انقلابی، راه را برای بروز و نفوذ مفاهیم گفتمان دین سیاسی و انقلابی مدنظر امام^(ره) در ارتش فراهم کرد.

نوع تعریف امام خمینی^(ره) از ملی‌گرایی در سخنرانی‌های مختلف، متعدد و همچنین توصیف ویژه ایشان از ارتش مستقل ملی، حوزه گفتمانی دین و انقلاب را به‌گونه‌ای دیگر برای ارتشیان (و البته کل جامعه) و متفاوت با آن چیزی که تا آن موقع تصور می‌کردند، به نمایش می‌گذاشت. اگر گفته نشود که این قوت گفتمان انقلابی، باعث گرایش بدنه ارتش به انقلابیون شد، ولی حداقل تأثیر آن را در بی‌تفاوتی نظامیان نسبت به سلطنت و دفاع از حکومت شاه نز به خوبی می‌توان مشاهده نمود.

البته امام خمینی^(ره) با درک درستی که از جامعه و تحولات آن داشتند از همان روز اول بر برخی ظرایف و حساسیت‌های گفتمانی جامعه تمرکز نموده و سعی داشتند تعریفی نوین از برخی مفصل‌بندی‌های حوزه گفتمانی اذهان جامعه ارائه دهند. این روند تبلیغ و ترویج گفتمانی جهت جذب ارتش از سال ۴۲ تا بهمن ۵۷، دائماً در سخنرانی‌های امام خمینی^(ره) قابل ردگیری است.

دال‌هایی مانند «استقلال»، «نوکر بیگانه بودن» و «مستقل بودن ارتش از بیگانه» همان موضوعاتی بود که محمدرضا شاه هیچ‌گاه در مدیریت خود بر ارتش به آنها توجه نکرد و از همین محل به‌شدت ضربه خورد. در صورتی که انقلابیون و به‌خصوص امام خمینی^(ره) به‌شدت بر این دقایق گفتمانی و دال‌های خالی و شناور تأکید داشت و این موضوعات را به نقطه تقابل ارتش و حاکمیت تبدیل کرد:

«ما چه چیز داریم؟ چه استقلالی داریم که اگر شما نباشید استقلالمان می‌رود؟ استقلال فرهنگی داریم که برود از دستمان؟ استقلال -نمی‌دانم- اقتصادی داریم که از دستمان برود؟ استقلال ارتشی داریم که از دستمان [برود؟] چه استقلالی داریم که شما اگر نباشی» (صحیفه نور، جلد ۵: ۵۵).

در جایی دیگر می‌فرمایند:

«ارتشی که در تحت اسارت مستشارهای امریکا باشد؛ آن‌ها را مصون کنند و اینها را تحت سیطره آن‌ها قرار بدهند! این چه اهانتی است بر ارتش ایران؟ چه ذلتی است از برای ارتش ایران؟ از برای صاحب‌منصب‌ها؟ چرا این صاحب‌منصب‌ها این‌قدر به ذلت تن در می‌دهند؟ چه شده است که بیدار نمی‌شوند و کار این آدم را زار نمی‌کنند و این را نمی‌فرستندش به محلی که باید برود؟ این‌ها احترام برای چی قائل هستند؟ به چه قانونی

این‌ها عمل می‌کنند؟ بیایند به قانون چنگیزی با ما عمل نکنند. یک عنوانی توی کار باشد، یک قانونی توی کار باشد. هرج و مرج! الآن ایران با هرج و مرج دارد می‌گذرد» (صحیفه نور، جلد ۳: ۴۰۶).

اصطلاحاتی مانند «ذلت»، «تحت حاکمیت بیگانه»، «استعمار» و «مورد اهانت قرار گرفتن ارتش» همه عناصر و وقته‌هایی هستند که تا پیش از تقابل گفتمانی امام خمینی^(ره) با حاکمیت دارای بار معنایی دقیقی نبوده و امام با تأکید بر این دقایق ادراکی طی سال‌های متمادی نیز سعی در جذب ارتش به سمت گفتمانی را داشت که مأمور به حفاظت از حاکمیت محمدرضا پهلوی بود. این در حالی بود که شاه با وجود رسیدگی‌های بسیار به ارتش، از این عناصر و وقته‌ها غفلت کرد. این غفلت البته در سایر مقوله‌ها و موضوعات اجتماعی نیز قابل مشاهده است. «میشل فوکو» تأثیر این نوع برخورد گفتمانی را در خاطرات خود از انقلاب ایران در ماه‌ها و روزهای منتهی به پیروزی انقلاب ناشی از دیدار خود با تعدادی از افسران عالی‌رتبه ارتش در جای بسیار امنی در اطراف تهران نیز چنین بیان می‌کند:

«ایشان به من گفتند که هر چه ناآرامی بیشتر می‌شود حکومت هم بیشتر ناگزیر می‌شود برای برقرار کردن نظم به واحدهای نظامی متوسل شود که نه آمادگی این کار را دارند و نه "انگیزه" آن را. در این میان تازه می‌فهمند که سروکارشان با کمونیسم بین‌الملل نیست بلکه با مردم کوچه و بازار است، با کاسب‌هاست، با کارمندانست، و یا با بیکارانی است مثل برادرهای خودشان یا مثل خودشان اگر سرباز نبودند. اینها را می‌توان یک‌بار به تیراندازی وادار کرد اما دوبار نه. در تبریز، هشت ماه پیش مجبور شدند همه پادگان را عوض کنند؛ و برای تهران هم هرچند واحدهایی از استان‌های دوردست آورده‌اند، باز ناچار می‌شوند عوضشان کنند. به من گفتند که سربازان روز جمعه سیاه، دست‌کم یک افسر را که دستور تیراندازی به روی جمعیت داده بود، کشته‌اند و می‌گفتند که سربازانی بوده‌اند که فردای آن روز خودکشی کرده‌اند. به تدریج که اغتشاش، به نام این اسلامی که همه ارتش به آن تعلق دارد گسترش می‌یابد، سربازان و افسران درمی‌یابند که روبه‌رویشان دشمن نیست بلکه بالای سرشان ارباب هست. و وقتی ارتشی، در گرماگرم نبرد، پی ببرد که ارباب دارد نه دشمن، چه خواهد شد؟

آیا از صفوف این ارتش قذافی یا ناصری بیرون نخواهد آمد؟
افسر مخاطبم لحظه‌ای درنگ می‌کند و بعد جواب می‌دهد:

اگر این قذافی وطن پرست و هوادار قانون و دمکرات و متدین باشد من او را می‌پذیرم و گمان می‌کنم که ما او را می‌پذیریم...

از یکی از نمایندگان ارتش پرسیدم که به نظرش بزرگترین خطر برای ایران کدام است، شوروی یا آمریکا؟ این بار بی‌هیچ تردیدی جواب داد:

آمریکا، چون آمریکایی‌ها هستند که بر ما حکومت می‌کنند.

این حرف‌ها به نظرم با معنی آمد، چون می‌دانستم که مخاطبم بیست و پنج سال پیش از آن، وقتی که آمریکایی‌ها شاه را دوباره بر تخت نشانده بودند، با این کار مخالفت نکرده بود.

بنابراین ارتش در خود نیروی مداخله در زندگی سیاسی ندارد. درست است که شاه بدون ارتش نمی‌تواند بر سر تخت بماند، اما این ارتش قرارگاه یا گذرگاه نیروهایی است که خود شاه را تهدید می‌کنند. این است که ارتش می‌تواند به راه‌حلی اجازه ظهور بدهد یا جلوی آن را بگیرد، اما خودش نمی‌تواند راه‌حلی بیابد و آن را پیشنهاد یا تحمیل کند. ارتش قفل است نه کلید، و از دو کلیدی که مدعی باز کردن آنند، در حال حاضر، آنی که بهتر به این قفل می‌خورد کلید آمریکایی شاه نیست، کلید اسلامی جنبش مردمی است (فوکو، ۱۳۵۷).

ارتش در کلیت خود در جامعه‌ای حضور و نمود داشت که حوزه گفتمانی دین در آن غلبه قطعی داشت. از قضا این ارتش برگرفته و بر پایه همین جامعه تشکیل شده است و گفتمان دین در ارتش دارای نفوذ و قدرت بلامنازعی بود؛ اگرچه نمود رسمی نداشت ولی از تأثیری شگرف برخوردار بود.

۲-۲-۴. عینیت گفتمانی

این واقعیت که تمامی فرم‌اسیون‌های اجتماعی در تمامی زمان‌ها می‌توانستند متفاوت باشند به این معنا نیست که همه‌چیز پیوسته در حال تغییر است یا می‌توان امر اجتماعی را هرطور که اراده کرد، شکل داد. امر اجتماعی همواره تا حدودی به شکل خاصی ساختاربندی شده است. گفتمان‌ها به اصطلاح سنگینی و لختی‌ای دارند که کم‌وبیش انسان را اسیر خود می‌کنند، و همواره حوزه گسترده‌ای از عینیت وجود دارد که تفکر خارج از آن دشوار خواهد بود. انسان‌ها هم مانند جامعه

اساساً به نحو اجتماعی شکل پیدا کرده‌اند (یورگنسن و فیلیپس،^۱ ۱۳۹۵: ۷۵). عینیت گفتمانی به آن دسته از گفتمان‌ها اطلاق می‌گردد که چنان مستحکم تثبیت شده‌اند که تصادفی بودن آنها به ورطه فراموشی رفته است.

شاه در سال ۱۳۳۸، با موفقیت دستگاه رهبری جبهه ملی و حزب توده را نابود کرد. در این راستا، اکثر رهبران این دو سازمان تبعید یا کشته و هواداران آنها نیز از ارتش پاکسازی شدند. در سال ۱۳۳۹، نه ائتلافی گسترده در جامعه ایران بود و نه سازمانی سیاسی که در خارج از رژیم به روزنامه و رادیو دسترسی داشته باشد. مخالفت‌هایی که شاه ممکن بود در این زمان با آن روبه‌رو شود، مختلف و یا نمایش اعتراض یک‌باره و بدون استمرار گروهی مشخص و رودررویی با این جنبش و پاکسازی آنها به جلوگیری از شکل‌گیری مخالفتی جدی در برابر رژیم منجر شد (بنیامین،^۲ ۱۳۸۹: ۱۸۳). این امر تا جایی پیش‌رفت که در سال ۱۳۴۲، «مارتین هرتز»^۳ رایزن سیاسی سفارت آمریکا در تهران در گزارش خود آورد:

«از آنجا که مخالفان، ضعیف و دچار چنددستگی هستند و روحیه خود را از دست داده‌اند رژیم باید سرخوش و آسوده‌خاطر باشد. به‌ویژه که برگ‌های سیاسی برنده و مهمی در دست دارد. اما یکی از عوامل ناملموس قابل توجه در وضع حاضر، اندک بودن چشمگیر حامیان پروپاقرص است. شواهد این امر در هر گوشه نمایان است: عناصر برجسته حزب ایران نوین به آرامی و در خفا ابراز عقیده می‌کنند که حزبشان چیزی جز یک فریب و حيله نیست و مادام که شاه روند تصمیم‌گیری را در دست خود قبضه کرده است نمی‌توان انتظار داشت که هیچ حزب سیاسی بتواند کار مفیدی انجام دهد، اعضای دستچین شده مجلس از پشتیبانی آمریکایی از رژیمی که خود، آن را تقلید مسخره دموکراسی می‌خوانند اظهار تأسف می‌کنند. آجودان‌های کشوری شاه که جزء سرسپرده‌ترین حامیان او هستند، معتقدند مادام که آزادی بیان، واگذاری قدرت و شایسته‌سالاری در ایران وجود ندارد کشور قادر به حل مشکلات خود نیست. قضات عالی‌رتبه بدون هرگونه احتیاط‌کاری اعلام می‌کنند تا زمانی که افراد مشخصی مصون از پیگیری قانونی شناخته شوند، مبارزه با فساد بی‌نتیجه خواهد بود. افسران ارتش، جبهه ملی را از اقداماتی که باید طبق برنامه بر ضد تظاهرکنندگان حامی آن انجام شود آگاه

می‌سازند، مقامات وزارت خارجه درباره نحوه برخورد با سخنگویان مخالفان دولت در ایالات متحده، در محافل خصوصی به مخالفت با همان خط‌مشی سخن می‌گویند که خودشان رسماً در برابر دولت آمریکا بر آن پای می‌فشاردند... این افراد جزء جبهه مخالفان دولت نیستند بلکه عناصر خود حکومتند ولی حتی در عین وفاداری به شاه دچار این ناخوشی ریشه‌دار هستند که به چیزی که خود انجام می‌دهند، اعتقادی ندارند و نسبت به شایستگی رژیم برای بر سرکار ماندن تردید دارند. این واقعیت جای خود باقی است که نه تنها مخالفان رژیم شاه این حکومت را یک دیکتاتوری فوق‌العاده غیرمردمی می‌شناسند، بلکه مهم‌تر این‌که هواداران این رژیم نیز بر همین نظرند» (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۰۵-۲۰۳)

چیزی که هرگز در تحلیل عوامل ناملوس سازوکار سیاست در ایران، یک دیکتاتوری شدیداً غیرمردمی خوانده، کشف مفهوم "حکومت خودکامه" است که خود وی برای بیانش هیچ مفهومی یا مقوله مستقلی در اختیار ندارد (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۰۵). گزارش مزبور دارای نکته‌ای مهم است: «تردید در شایستگی رژیم برای بر سرکار ماندن». این بزرگترین خلأ فکری است که کارگزاران حاکمیت ممکن است دچار آن شده و همین تردید آنان را از حمایت همه‌جانبه از رژیم بر حذر می‌دارد.

در حقیقت این نوع نگرش علاوه بر این‌که حامیان را در اراده خود برای حمایت، کند و سست می‌کند، دشمنان را نیز در دشمنی تندتر و جسورتر می‌کند. حس برحق بودن، دقیقاً آن ادراک ذهنی است که در جبهه تقابل گفتمانی موجب تحکیم و یا تضعیف اراده‌ها می‌شود. این احساس نبود شایستگی، وقتی با وقایع دیگر در سال‌های بعد از ۱۳۴۲ ممزوج و درهم‌آمیخته می‌شود، از حدت و شدت بیشتری برخوردار شده و در بزنگاه‌های تاریخی با بروز برخی اتفاق‌های به ظاهر جزئی، موجب بروز تحولات گسترده‌ای می‌شود.

گفتمان حاکم و غالب در ارتش پهلوی از نظام سلطنت به‌عنوان یک عینیت گفتمانی به‌عنوان ضامن استقلال، امنیت و دفاع از آبروی کشور برخوردار بود. این مفهوم به معنای تعامل دوطرفه شاه و وطن، و الزام وجودی هریک از طرفین تلقی شده و تشکیک در جایگاه حقانیت (عینیت) هرکدام از طرفین، باعث سست شدن این رابطه و حتی نابودی این الزام وجودی شد و باعث از بین رفتن حقانیت (عینیت) هر یک از طرفین تعامل و یا حتی هر دو طرف تعامل خواهد شد.

گفتمان انقلابی در تلاش خود ضمن حفظ الزام وجودی استقلال، امنیت و دفاع از وطن، تلاش کرد عینیت سلطنت و وجود شاه را مورد خدشه قرار دهد و با آوردن مثال‌های فراوان از جمله قرارداد مصونیت قضایی بیگانگان در لازم و ملزوم بودن این دو عینیت در گفتمان غالب بر اذهان نظامیان تشکیک ایجاد نماید؛ تا جایی که حس «فدایی وطن بودن مساوی فدایی شاه بودن است» را مورد خدشه و به تدریج ویران نمود. در سخنرانی‌های امام خمینی^(ره) به کرات به این امر اشاره شده است:

«من به ارتش می‌گویم که ما صلاح شما را می‌خواهیم. ما [نمی‌گوییم] نمی‌خواهیم که ارتش در دنیا باشد؛ ما می‌گوییم به شما نوکر نباشید شما! مستشار امریکایی بر شما حکومت نکند، صاحب‌منصب‌های اسرائیلی به شما حکومت نکند. ما یک همچو چیزی می‌گوییم. این منطق ماست. ما فریاد می‌کنیم که استقلال می‌خواهیم، استقلال ارتشی می‌خواهیم، ارتش ما استقلال ندارد؛ ما فریادمان این است. ما داریم می‌گوییم آقا می‌خواهیم شما حاکم خودتان باشید، مستقل باشید؛ آن وقت آن آقا -فرض کنید که ارتش یا فلان ارتشبد یا فلان [مقام ارتشی]- مقابل ما می‌ایستد! مقاومتشان یعنی ما می‌خواهیم حاکم نباشیم و ما می‌خواهیم نوکر باشیم! ما می‌گوییم آقا باش! فریاد می‌زنیم و فعالیت می‌کنیم که آقا باشید. بعضی از این‌ها که از فطرت انسانی بیرون هستند و بودند و رفتند، این‌ها می‌گویند نه، ما نمی‌خواهیم [آزاد و مستقل] باشیم! ما باید حتماً تابع مستشارهای امریکا و مستشارهای اسرائیل باشیم» (صحیفه نور، جلد ۵: ۳۴).

گفتمان انقلابیون عینیت رابطه مستقیم و دوسویه اطاعت از شاه و دفاع از استقلال وطن را نابود نمود و با ارائه تعریفی نو از دین، مذهب و گنجاندن گفتمان استقلال ملی در درون گفتمان انقلابیون، عینیتی نوین مبتنی بر رابطه مستقیم و دوسویه «انقلابی‌گری» و «استقلال وطن» را ایجاد و تثبیت نمود.

۳-۲-۴. دسترسی گفتمانی

از طریق مفهوم «قابلیت دسترسی»^۱ می‌توان تبیین کرد که چگونه در طول بحران‌ها، بعضی گفتمان‌ها نسبت به دیگران با استقبال و موفقیت بیشتر روبرو می‌شوند. اگر بحران اجتماعی به اندازه کافی شدید باشد، به‌طوری‌که سراسر نظم گفتمانی را متزلزل سازد، مفهوم قابلیت دسترسی کمک

می‌کند تا پیروزی گفتمان خاصی تضمین شود. بنابراین امکان پیروزی یک گفتمان به علت ویژگی‌های ذاتی آن نیست؛ بلکه صرفاً به این دلیل است که گفتمان، تنها ساخت منسجم در دنیای کاملاً آشفته به نظر می‌رسد.

افزایش جمعیت، تحرک اجتماعی و ایجاد نهادها و مؤسسه‌های اجتماعی، آموزشی و فرهنگی گسترده در کشور همراه با تغییرات اساسی دیگر، ساختار طبقاتی و نظام اجتماعی را دگرگون کرد؛ به نحوی که ساختار طبقات در سال‌های آخر سلطنت محمدرضا شاه با زمان روی کار آمدن رضاشاه فرق می‌کرد. هرچند دگرگونی در قشریندی اجتماعی ایران معاصر، از مشروطیت آغاز شد، ولی بیشترین تغییر و تحول در ساختار طبقاتی و قشریندی اجتماعی در زمان پادشاهان پهلوی و به‌ویژه در عصر سلطنت پهلوی دوم انجام شد. وجه اساسی این دوره، جایگزینی تدریجی رابطه سرمایه‌داری به جای رابطه ارباب-رعیتی و حذف طبقه سنتی حاکم یعنی زمین‌داران و تضعیف روحانیت و زمینه‌سازی برای پدید آمدن اقشار جدید بود. مالکان بزرگ و عشایر با پایه‌ریزی ارتش در زمان رضاشاه و تحکیم و گسترش کارکنان و سازمان آن از دور خارج شدند (ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۱۷).

استخدام همگانی برای خدمت در ارتش، کم‌کم به مردمی‌شدن این سازمان کمک کرد و نیروهای نظامی و انتظامی را در برابر نفوذ افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهانه، تأثیرپذیر کرد و انسجام و انضباط آهنین حاکم در درون ارتش را برهم زد. بدین دلیل بود که در شرایط سیاسی و اجتماعی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، رفته‌رفته آثار نارضایتی در میان نیروهای مسلح به چشم می‌خورد و دستگاه حکومتی و شخص شاه به‌عنوان فرمانده کل قوا دیگر قادر نبود همچون گذشته به بازوی مورد اطمینان و اعتماد خود برای تأمین امنیت سیاسی متکی باشد (ازغندی، ۱۳۸۲: ۳۹۵).

این تغییر پایه‌های طبقاتی ارتش علت و نتیجه‌ای شگرف داشت. محمدرضا شاه در حقیقت با اجرای اصلاحات ارضی و برنامه‌های توسعه‌ای دیگر از جمله: سپاه دانش، سپاه بهداشت و همچنین از بین بردن بزرگ مالکان و زمین‌داران باعث تغییرات بسیار عمده‌ای شد که نتایج آن در چند سال بعد در عرصه‌های گوناگون متوجه حکومت وی شد.

اصلاحات ارضی ضمن از بین بردن طبقه بالای سنتی که به‌طور تاریخی تعلقاتی به دستگاه حاکمیت داشت، باعث ایجاد طبقه گسترده متوسطی شد که قسمت عمده آن تعلق‌خاطری از نظر تاریخی به حاکمیت نداشت؛ بلکه بالعکس، گاه تضادهایی نیز با آن داشت. از طرفی ورود این افراد

به مهم‌ترین و اصلی‌ترین رکن اقتدار حاکمیت و گسترش پیوندهای بدنه ارتش با توده‌های طبقه متوسط مردم گرایش ارتش را بیشتر متوجه منافع مردم و به‌خصوص آن منافی کرد که در تضاد با منافع حکومت بود.

شاه کاملاً ساده‌انگارانه نسبت به این تغییرات اجتماعی، بی‌تفاوت بود. اعمال سیاست ایران از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، نسبتاً ساده بود. شاه بر همه امور نظارت داشت و کار تصمیم‌گیری را در پیرامون خود متمرکز کرده بود. دولت، بیشتر از وزرای تکنوکرات تشکیل یافته بود؛ تا مردمی سیاست پیشه. مجلس، نرم و انعطاف‌پذیر بود و ساواک و ارتش، مخالفین سیاسی را زیر نظر داشتند (استمپل، ۱۳۷۸: ۱۵). این ظاهر امر بود. در عمق، لایه‌های اجتماع و روندها به‌نحو دیگری اتفاق می‌افتاد. ارتش و ساواک که فلسفه وجودی‌شان حفاظت از حاکمیت بود، در بطن خود حاوی جریان‌های مردم‌گرایی بودند که برخلاف مصالح حاکمیت حرکت می‌کردند. در حقیقت، شاه دو اشتباه راهبردی را مرتکب شد:

اول) شاه هیچ تصویری از تغییر گفتمان ذهنی ارتش و نیروهای امنیتی نداشت و بدون تردید فکر می‌کرد که با کمک ارتش به‌عنوان نگهبان نهایی نظام، می‌تواند مشکلات را حل کند. اما زمانی که ظرفیت انقلابی افزایش یافت، شاه دچار تردید شد و در عمل، از قدرت و مهارت‌های سیاسی خویش کمتر بهره گرفت (استمپل، ۱۳۷۸: ۵۳).

دوم) در اشتباه دوم، شاه در مواجهه با حرکت‌های میدانی مردم از جمله تظاهرات، قاطعیت جدی از خود بروز نداد و با قرار دادن ارتش در خیابان‌ها، ضمن قرار دادن ارتش در معرض تفکرات و شعارهای مردمی (عرصه ابراز شالوده گفتمان رقیب)، مابقی تمایلات گرایش به حاکمیت ارتش را در مقابل گفتمان رقیب بی‌دفاع در خیابان‌ها رها کرد.

شاه با کنترل ارتش از رویارویی اجتناب ورزید؛ اما به بهای واگذار کردن خیابان‌ها به مخالفین. تأثیر نهضت اسلامی در ارتش پهلوی، غافلگیرانه بود. فرماندهی ارتش با آگاهی از شمار فزاینده ترک‌کنندگان خدمت، کم‌کم در مورد وضع خود دچار تردید و متوجه تفرقه روزافزونی شد که در صفوف واحدهای آن روی می‌داد. رأس فرماندهی به شاه متعهد ماندند، اما افسران رده پایین‌تر، به‌خصوص افسران آموزش‌دیده در غرب که تفریعتشان به‌وسیله کسانی در رده‌بالا که آن‌ها را «شاخه خشکیده» می‌انگاشتند به تعویق افتاده بود، کم‌کم به امکانات دیگر توجه می‌نمودند. مخالفین از این توجه بهره‌برداری نموده، و دستورات امام خمینی^(ره) را به ارتش که «برادران خود

را نگشید»، تبلیغ کردند. تأثیر مجموعه فشار، به‌طور مهلکی تضعیف‌کننده بود. افسران، به‌خصوص در پادگان‌های شهرهای بزرگ به‌طور جدی شروع به پرسش از خود درباره طغیان سربازان نمودند. پلیس نیز تحت فشار وسعت تظاهرات بود. بسیاری از افراد پلیس‌راه، کار ساده گزارش دادن را انتخاب کرده بودند؛ اما به‌طور جدی نگهبانی نمی‌دادند (استمپل، ۱۳۷۸: ۲۲۱-۲۲۰).

در حقیقت، شخص شاه از یک طرف، کل بار کنترل جامعه را بر دوش سازمان‌های امنیتی و ارتش قرار داده بود و به‌زعم خود با مشت آهنین می‌توانست جامعه را سرکوب و کنترل نماید و از طرف دیگر، از تغییرات تدریجی گفتمان‌های مخفی ولی فزاینده و مخالف با خود و دستگاه سلطنت، در این نهادها غافل شد. در نهایت با گسیل ارتش به خیابان‌ها و عدم قاطعیت در به‌کارگیری از آن، موجبات متلاشی‌شدن ته‌مانده هژمونی گفتمانی حاکمیت در سطح ارتش رقم خورد. البته تغییر چارچوب‌های شناختی و به‌تبع آن ایجاد تغییرات گفتمانی و جایگزینی گفتمان غالب در ارتش با گفتمانی انقلابی از سال‌ها قبل آغاز شده بود و ورود ارتش به نمودهای ظاهری این تقابل‌های گفتمانی، باعث وارد آمدن آخرین تلنگر به آن شد.

حضور ارتش در خیابان‌ها دسترسی آنان را به گفتمانی که انقلابیون مروج و مبلغ آن بودند را به‌شدت افزایش داد؛ به‌گونه‌ای که یکی از آثار تبعی افزایش مبارزه با حکومت نظامی، شتاب گرفتن روند سیاسی‌شدن ارتش بود. افراد ارتش، به‌خصوص سربازان وظیفه اینک بیشتر در معرض تأثیر جماعات قرار گرفته بودند. افسران کادر ثابت و احتیاط، خود را درگیر مسائل سیاسی یافتند (استمپل، ۱۳۷۸: ۱۷۸).

از سال‌های گذشته، تیمساران و فرماندهان ارتش به دو جناح بهایی‌ها و مسلمان‌ها تقسیم شده بودند. تیمسار ضرغامی، جاهد و اویدی، افسرهای مسلمان بودند و سرلشکر ایادی و تأییدی بهایی بودند. بهایی‌ها در ستاد بزرگ ارتشتاران هم نفوذ داشتند. مذهبی‌ها به قضیه بهائیت حساس بودند و گاهی مسایلی پیش می‌آمد (میثمی، ۱۳۸۲: ۲۶۱-۲۶۰). این، دقیقاً از رشد فزاینده موضوعی خبر می‌داد که در ارتش دیده نشد. در حالی بهائیان در ارتش نفوذ داشتند که مسلمانان نگاه مثبتی به آن‌ها نداشته و حکومت را به نوعی مقصر در این امر و عاملی برای از بین بردن ماهیت اسلام (عینیت گفتمانی دین) در اذهان پرسنل مسلمان می‌کرد که از خانواده‌هایی با تمایلات مذهبی سنتی به تازگی وارد ارتش شده بودند. این احساس مسلماً با دسترسی بیشتر به گفتمان انقلابی و متأثر از آن باعث ترغیب بدنه ارتش به رها نمودن عاملان این تقصیر گردید.

البته دین و گفتمان دینی در ارتش نفوذ بالایی داشته و بسیاری از مفاهیم دینی در بدنه ارتش متأثر از ریشه‌های اجتماعی آنان، دارای عینیتی گفتمانی نیز بود. در خاطرات «عبدالله میثمی» یکی از نیروهای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق خود در زمان احضار به ساواک آمده است:

«انصاری گفت: من تو را می‌شناسم. خودم اصفهانی هستم و خانواده‌ات را می‌شناسم. تو مذهبی هستی و با این انگیزه دنبال نهضت آزادی رفتی. اگر این نبود، من گزارش خوب نمی‌دادم. چون می‌دانم مذهبی هستی، گزارش مساعد برایت رد می‌کنم» (میثمی، ۱۳۸۲: ۲۹۰).

این علاقه و پیوندها به گفتمان دینی و سنتی در بدنه ساواک و ارتش از احساس عدم شایستگی حاکمیتی بود که در اذهان و ادراک کارکنان ارتش، ساواک و البته سایر کارگزاران حاکمیت وجود داشت. در ادامه این تغییرات نامحسوس گفتمانی و گرایش به دال‌های مرکزی گفتمان‌های رقیب، در ماه‌های انتهایی حکومت پهلوی، بروز اتفاقاتی غیرمترقبه و متأثر از فضای انقلابی باعث ایجاد موج‌های شدیدی شد که در نهایت به از هم متلاشی شدن حاکمیت منتج گردید.

«در ماه‌های متعاقب جمعه سیاه، حکومت پهلوی ضربات محکمی متحمل شد که از آن جمله می‌توان به حادثه ۱۳ آبان ۱۳۵۷ اشاره نمود. مأموران ارتش، سرباز و وظیفه‌ای را با تیر زدند که تفنگش را انداخت و دوید تا به اردوگاه مخالفان در داخل دانشگاه بپیوندد. این رخداد [و برخی رخداد‌های دیگر] که نهایتاً معروف شدند به "روزی که تهران سوخت". دانشجویان خشمگین ریختند بیرون و خیابان‌ها را با لاستیک‌های مشتعل پوشاندند» (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۰۸-۱۰۶).

وقتی خبر کشته‌شدن سربازی که قصد داشت به مردم معترض بپیوندد در میان سایر کارکنان ارتش به‌خصوص افسران جزء، درجه‌داران و سربازان وظیفه پیچید، بازتاب زیادی یافت. فوج فوج پیوستن کارکنان ارتش به مردم، فرار از پادگان‌ها به دنبال فرمان امام خمینی^(ره) و در نهایت بیعت همافران و کارکنان نیروی هوایی با امام^(ره) از همان تغییر گفتمان ناشی شده و در بزنگاه برخورد خیابانی مردم و نگهبانان حاکمیت، این گفتمان حاکم بر اذهان بود که به پیروزی رسید.

کشته‌شدن سرباز اگرچه ممکن است در میان انبوه حوادث انقلاب، حادثه کوچکی به نظر برسد، لیکن همین امر به‌ظاهر کوچک در زمان، مکان و محیط فکری حاکم بر جامعه، به‌عنوان

کاتالیزوری قوی در تکمیل چارچوب‌های شناختی مردم و نیروی مسلح عمل نموده و دوری از گفتمان حاکمیت و همراهی با گفتمان انقلابیون را تسریع و تسهیل می‌دهد.

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

۵-۱. نتیجه‌گیری

گفتمان غالب در تضاد با سایر گفتمان‌ها درواقع زمینه‌ساز ایجاد شناختی نو شد که از طریق چارچوب‌های شناختی جدید در غیریت و تضاد با سایر گفتمان‌ها به هژمونی دست می‌یابد. این شناخت نو، قطعاً موجب عمل و عکس‌العمل خاص خود در بزنگاه‌ها و پیچ‌های تاریخی خواهد بود. با این اوصاف، رابطه دوطرفه گفتمان و چارچوب‌های شناختی و ذهنی جامعه صحنه تقابلی را در جهت کسب هژمونی گفتمان‌های مختلف ایجاد نموده و هر گفتمانی که از توانایی بیشتری در فراهم نمودن دسترسی گفتمانی، استخدام مفاهیم نو در حوزه گفتمانی خود و همچنین ایجاد عینیت رسوب‌یافته‌تری برخوردار باشد، در تقابلات و تضادهای گفتمانی از اقبال عمومی و اجتماعی بالاتری برخوردار خواهد بود.

مبلغان گفتمان «غیر»، تلاش دارند از طرق مختلف ازجمله استفاده از رسانه‌ها، تبلیغات، فضای مجازی و... به‌عنوان ابزار نبرد شناختی، مفاهیم گفتمانی و در نهایت گفتمان مدنظر خویش را بر ادراک و اذهان جامعه و از آن جمله جامعه نظامیان مسلط نمایند. این تغییر گفتمانی البته همان‌گونه که طول نوشتار پیش‌گفته نیز گفته شد الزاماً آشکار و نمایان نبوده و خود را در بزنگاه‌های تاریخ‌ساز نمایان خواهد کرد.

ارتش در زمان رژیم پهلوی، تقریباً بدون هیچ نمود بیرونی، حداقل برای شاه و فرماندهان آن، از گفتمان شاه‌دوستی فاصله گرفته و به گفتمان انقلابی‌گری متمایل و ممزوج شد. شاید خود پرسنل ارتش نیز از این تغییر گسترده اطلاع کامل نداشته و چهارچوب ذهنی خود را مبتنی بر عینیتی دائمی قلمداد می‌کردند، لیکن همین طبقه اجتماعی به مرور و به تدریج به واسطه تحولات اجتماعی متعدد تحت تأثیر گفتمان انقلابیون قرار گرفته و گفتمان غالب بر ذهن آنان تغییر و آنان را همراه و حتی فدایی انقلاب نمود. دقیقاً همان کاری را که در جامعه اتفاق افتاد.

در دوران کنونی با استفاده از کارکرد، قابلیت و توانمندی‌های گفتمان غالب و ابزارهای شناختی سعی می‌شود، ضمن تلقین مفاهیم غیرواقع و شبه حقیقت، مفاهیم گفتمان غالب بر اذهان جامعه و به تبع آن جامعه نظامیان را تغییر داده و از این طریق، کارکردهای گفتمانی مورد توافق نظام مختل و گفتمانی دیگر حتی با برخی مفاهیم مشترک با گفتمان غالب کنونی، در ادراک و

اذهان جامعه غالب کند. جایگاه نظامیان در این جدال گفتمانی از حساسیت بسیار بیشتری برخوردار است. گفتمان غالب که ناشی از ساختارهای ادراکی و ذهنی نظامیان است باید دقیقاً بر پایه‌های گفتمان مقبول حاکمیت استوار شده و نظامیان خود را مدافع همان گفتمانی بدانند که مدنظر حاکمیت است. در غیر این صورت در بزنگاه‌های تاریخی و بحران‌های اجتماعی و یا حتی تهدیدهای خارجی چه بسا واکنشی متفاوت و یا حتی خلاف انتظار حاکمیت را بروز و نمود داده و بر مسیری به غیر از مسیر گفتمانی حاکمیت حرکت نمایند.

۲-۵. پیشنهاد

با توجه به اهمیت تاب‌آوری شناختی که نقش بسزایی در تثبیت هژمونی گفتمان غالب دارد، پیشنهاد می‌شود ساختارهای مناسبی با استفاده از علم روز جهت پایش گفتمان غالب بر اذهان و ادراک جامعه هدف تشکیل شده تا از طریق سنجش تأثیر تحولات و حوادث مختلف در سطح جامعه و به‌خصوص نیروها مسلح، تدابیر لازم را در آن خصوص توصیه و اتخاذ نماید.

منابع

الف- فارسی

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۴). *مردم در سیاست ایران (پنج پژوهش موردی)*. ترجمه بهرنگ رجبی. تهران: نشر چشمه، چاپ نهم.
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۰). «نقد و ارزیابی تحلیل گفتمان لاکلاو و کاربرد آن در سیاست». *فصلنامه سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)*، ۴۲ (۴)، ۱-۲۰.
- اخوان‌منفرد، حمیدرضا (۱۳۸۱). *ایدئولوژی انقلاب ایران*. تهران: چاپ و نشر عروج.
- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۸۲). *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)*. تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- استمپل، جان. دی. (۱۳۷۸). *درون انقلاب ایران*. ترجمه منوچهر شجاعی. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- امام خمینی (ره)، سید روح‌الله (۱۳۷۰). *صحیفه نور*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*. ترجمه علی اردستانی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- بنیامین، اسمیت (۱۳۸۹). *نفت، توسعه دیر هنگام و انقلاب*. ترجمه سعید میرترابی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- جمعی از پژوهشگران (۱۳۸۵). *سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام ۱۳۸۴-۱۳۴۴*. جلد اول. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- حسین‌نژاد، حسین (۱۳۹۶). «نقش ارتش در روند نوسازی و مدرنیزاسیون جامعه دوران حکومت پهلوی (۱۲۹۹ تا ۱۳۵۷)»، *فصلنامه پژوهش ملل*، ۲ (۲۳)، ۷۳-۸۶.
- حقیقت، سید صادق؛ حسینی‌زاده، سید محمد (۱۳۹۴). «گفتمان». در *رهیافت و روش در علوم سیاسی*. به اهتمام عباس منوچهری. تهران: نشر سمت.
- رضایی‌پناه، امیر؛ شوکتی‌مقرب، سمیه (۱۳۹۷). *تحلیل گفتمان سیاسی امر سیاسی به‌مثابه یک برساخت گفتمانی*. تهران: نشر تیسرا.

- سینائی، وحید (۱۳۹۶). *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران از ۱۲۹۹ تا ۱۳۵۷*. تهران: دانشگاه فردوسی مشهد.
- صلح‌جو، علی (۱۳۷۷). *گفتمان و ترجمه*. تهران: نشر مرکز.
- ضمیران، محمد (۱۳۷۸). *میشل فوکو: دانش و قدرت*. تهران: نشر هرمس.
- فریدپور، داود (۱۳۹۴). *اندیشه‌های نظامی ایران معاصر*. تهران: تحقیقات نظری آجا.
- فوران، جان (۱۳۸۸). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران: از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹۹ شمسی تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*. ترجمه احمد تدین. تهران: نشر رسا.
- فوکو، میشل (۱۳۷۷). *ایرانیان چه رویایی در سر دارند؟*. ترجمه حسین معصومی همدانی. تهران: نشر هرمس، چاپ اول.
- کسرائی، محمدسالار (۱۳۸۸). «نظریه گفتمان لاکلاو و موف ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، *فصلنامه سیاست*، ۳۹ (۳): ۳۶۰-۳۳۹.
- کلاتری، عبدالحسین (۱۳۹۱). *گفتمان از سه منظر زبانی‌شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی*. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی*. ترجمه صبوری کاشانی. تهران: نشر نی.
- لاکلاو، ارنستو؛ موف، شنتال (۱۳۹۳). *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال*. ترجمه محمد رضایی، تهران: انتشارات نشر ثالث.
- معمانی، بهداد و همکاران (۱۳۹۳). *طبقه و کار در ایران*. ترجمه محمود متحد. تهران: نشر آگاه.
- موسوی، سید علی (۱۳۸۴). *اسلام، سنت، دولت پیشرفته*. تهران: انتشارات نشر نی.
- میثمی، لطف‌الله (۱۳۸۲). *از نهضت آزادی تا مجاهدین*. جلد اول، تهران: نشر صمدیه.
- داگلاس، نورث (۱۳۸۵). *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*. ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۲). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسه پهلوی*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز، چاپ نوزدهم.

- هوگلاند، اریگ. ج. (۱۳۹۲). *زمین و انقلاب در ایران ۱۳۶۰-۱۳۴۰*. ترجمه فیروز مهاجر. تهران: نشر پردیس دانش.
- یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لوئیز (۱۳۹۵). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: انتشارات نشر نی، چاپ ششم.